

تاریخ دریافت: ۹۳/۳/۷

تاریخ پذیرش: ۹۳/۷/۱۱

فصل نامه علمی - تخصصی عصر آدینه

سال هشتم، شماره ۱۵، پاییز ۱۳۹۴

انتظار و کهن الگوی تغییر قهرمان

حمید تلخابی*

نعمت باقری فرد**

چکیده

در این نوشتار، کارایی و مفهوم انتظار در دو جهان مدرن و پیشامدرن، مورد بررسی قرار گرفت. در این تحلیل هر واژه، علاوه بر معنای تحت الفظی خود، در مناسبتی که با دیگر واژه‌ها و مفاهیم برقرار می‌سازد، نقش و جایگاه عملکردی خاصی به خود می‌گیرد. انتظار در مدار ارتباطی خود با کلماتی چون حقیقت، حجاب، رازواری و عمل قهرمانانه، مفهومی را شکل می‌دهد که از آن می‌توان به عنوان رویکردی پیشامدرن یاد کرد. در این مفهوم، غیاب یک راهکار تحول ساز و سازنده است که محدود به غیبت امام عصر علیه السلام نبوده و در سنت رفتاری بسیاری از پیامبران و بزرگان دینی قابل رؤیت است. موقعیت غیبت، ظرفیت‌های روایی تازه و نامنتظری را برای فرد منتظر به وجود می‌آورد که در این پژوهش توسعه‌ای، از آن با نام زیبایی‌شناسی غیاب یاد شده است. در این مقاله که براساس پژوهش اسنادی - کتابخانه‌ای سامان یافته، انتظار از حد و اندازه یک اصطلاح فراتر رفته و بینش و گفتمانی را موجب می‌شود که با گفتمان شکاک و بی‌باور مدرن در تعارض قرار می‌گیرد. در این مقایسه گفتمانی، بنا بر اقتضائات اندیشه مدرن، انتظار، مفهومی عبث و هجوآمیز بوده و توان درک زیبایی‌شناسی امر غایب را از کف داده است. زیبایی‌شناسی غیاب، روش و راهکاری برای بازتولید مفاهیم تازه و اثرگذار و روزآمدسازی مفاهیم و تفکرات گفتمان پیشامدرن است.

واژگان کلیدی

انتظار، موقعیت غیبت، مدرن، پیشامدرن، زیبایی‌شناسی غیاب.

* دانشجوی دکترای حکمت هنر (talkhabi64@yahoo.com).

** کارشناس ارشد پژوهش هنر.

در بسیاری از روایات و داستان‌های جهان مدرن، مفهوم انتظار نه تنها وجهی ایجابی و مثبت ندارد، بلکه گاه به عنوان امری مذموم و منفعلانه طرد می‌شود. بسیاری از رمان نویسان مدرن همچون ساموئل بکت با دست‌مایه قرار دادن مفهوم انتظار، از این مفهوم تقدس‌زدایی کرده و امید و انتظار بشریت برای یک منجی را به سخره می‌گیرند. در رویکرد پیشامدرن، هم مفهوم قهرمان و هم غیاب امر مطلوبی که انگیزش قهرمان و کنش قهرمانانه او را شکل می‌دهد، نقش فعال و اثرگذاری در سرنوشت روایت و داستان دارند؛ در حالی که جهان داستان مدرن، بنا به اقتضائات نظری و رویکردی خویش، به گونه‌ای با مفهوم انتظار برخورد می‌کند که گویی این مفهوم نسبت فعال و رهایی بخشی دربر نداشته و با جهان مفاهیم تقدس‌زدوده مدرن، بیگانه است. این تفاوت بنیادین در برخورد با مفهوم انتظار معرف دو بینش و جهان فکری متفاوتی است که عناصر و پیش‌فرض‌های روایی خاص خود را تولید می‌کنند. در رویکرد تقدس‌زدای مدرن، سعی می‌شود هرگونه رازورزی از گفتمان مورد دفاع تفکر مدرن حذف شود. این نوشتار بر آن است نشان دهد بین مفاهیمی چون انتظار، قهرمان، دستیابی به حقیقت، عنصر رازآمیز غیاب و زیبایی‌شناسی امر غیاب، نسبت‌های معناداری برقرار است که پیش‌فرض‌های تفکر مدرن (فردمحوری بی‌باور و شکاک، راززدایی، تقدس‌گریزی و تقدس‌زدایی و...) از درک و دریافت این مفاهیم و مناسبات ویژه آن‌ها، غافل یا عاجز است. باور به مفهوم انتظار، چراغ نقش قهرمان را در جهت رسیدن به امر آرمانی و مطلوب - (و اغلب غایب - روشن نگاه می‌دارد و سلسله‌ای از مفاهیم دینی و انسانی را موجب می‌شود. افزون بر این و با تفسیر فعالانه از مفهوم انتظار و زیبایی‌شناسی ویژه آن، امکان طرح ظرفیت‌های روایی تازه‌ای میسر می‌شود که ساحت فیلم و فیلم‌نامه می‌تواند از این ظرفیت‌ها بهره‌گیرد.

انتظار به معنای چشم به راه بودن و آرزوی تحقق نوید جهانی انسان به فرج و گشایش، دربردارنده سعادت، خوش‌بختی و رهایی بشر است. انتظار، همواره آماده شدن برای پذیرش امری است که توقع رخداد آن می‌رود. این انتظار سازنده، تعهدآور و تحرک‌بخش بوده و یکی از سنت‌های جاری در تاریخ بشر است. در کنار این برداشت فعال و سازنده از

انتظار، تفسیری تقابلی و منفعلانه از مفهوم انتظار و فرد منتظر دیده می‌شود که باید تقسیم‌بندی روشن و صریحی از این دوه عمل آید تا سوءتعبیرهای متداول از این مفهوم، رفع شود.

براین اساس، درباره انتظار دو دیدگاه عمده وجود دارد؛ یکی همان‌طور که یاد شد، انتظار سازنده است؛ در این معنا انتظار، دلالت به ناخشنودی از وضعیت موجود و تلاش برای رسیدن به وضعیتی مطلوب دارد. در مقابل این دیدگاه سلیم، برداشتی انحرافی وجود دارد که انتظار را به معنای دست روی دست گذاشتن و قانع بودن به وضع موجود و عدم کوشش برای تحقق وضعی برتر و شایسته‌تر فرض می‌کند.

اما به باور نویسندگان این نوشتار، انتظار آرمان الهام‌بخش و راه‌گشای آینده است و پویایی، تحرک و نشاط را در بافت جامعه جاری می‌دارد و مانع از بروز هر نوع اباحی‌گری و سردرگمی و کسالت است.

افزون بر آن که انتظار بحثی فلسفی و اجتماعی است، از خصلت‌های بنیادی و ویژه انسان به شمار می‌آید و به سبب سرشت‌های انسانی، خواهان حق و حقیقت و عدالت است. به همین دلیل از مفاهیم کهن‌الگویی و صورت‌های نوعیه (archetype) و موتیف‌های معین انسانی به شمار می‌رود. انتظار، از بن‌مایه‌هایی است که بیشتر مفهومی بوده، فاقد اتمسفر روایی به نظر می‌آید؛ اما یکی از مضامین برجسته و شایع در آموزه‌های مهدوی است. چنان‌که بیان شد، انتظار از مفاهیم کهن‌الگویی به شمار رفته و در ادبیات تبلور جدی داشته است. این مفهوم بارها دست‌مایه نویسندگان و شاعران قرار گرفته، سبب پیدایش آثار گوناگون شده است. متأسفانه به دلیل دیدگاه فردی نویسندگان یا ایدئولوژی خاص آن‌ها، این آموزه در نظر آن‌ها منفی شده، بیشتر آن را اسارت بخش و فلج‌کننده جلوه داده است (داوودآبادی، ۱۳۸۹: ۱۴۹). گاه حتی، عنصری بیهوده و پوچ معرفی شده است. در این رویکرد منفی، انتظار را طعنه‌ای به پایان تاریخ و امری موهوم و ملال‌آور می‌دانند که جویندگان حقیقت و منتظران بهبودی و تحول را با پایانی دردناک و آوارگی مجدد روبه‌رو خواهد ساخت. این بینش در آثار ساموئل بکت، نمایش‌نامه‌نویس، رمان‌نویس و شاعر ایرلندی همچون رمان «le peupleur» و نمایش‌نامه «در انتظار گودو» و دیگر آثار او به روشنی لمس می‌شود. گرایش به بدبینی و اعتقاد به بی‌ارزشی زندگی، بکت را در ردیف بنیان‌گذاران مکتب پوچی در ادبیات قرار داده است. وی در

«le peupleur» انسان‌هایی را به تصویر می‌کشد که جنب و جوش بی‌نتیجه، آن‌ها را فرسوده کرده، گویا در جست‌وجویی بیهوده، در تکاپویند:

درون استوانه‌ای به پیرامون ۵۰ متر و پهنایی ۱۶ متر، دویست تن از زن و مرد و کودک و نوجوان و بزرگ سال و کهن سال، هریک در جایی به مساحت یک متر مربع ساکن‌اند. نور خفیف زردرنگی درون استوانه را نیمه‌روشن می‌کند، اما به سبب تاریکی و فشردگی، آدم‌ها به سختی قادر به تمییز مصاحبان خود هستند، چنان‌که زن و شوهر در فاصلهٔ دوپایی از هم، قادر به تشخیص یکدیگر نیستند. پانزده نردبان را به فواصل نامنظم به جدار استوانه تکیه داده‌اند و آدم‌ها از آن‌ها بالا می‌روند تا به بیست طاقچه‌ای که در قسمت فوقانی جدار ردیف شده‌اند و بعضی با راه رویی به هم مربوط‌اند، برسند. شایع است که راه بیرون‌شویی هست، اما این آدم‌ها همه مغلوب و سربه‌زیرند. آنان از زمانی تصور ناپذیر تا ابد، بی‌آرامش و خواب و رویا، سرگشته و سرگردان خواهند زیست. آیا دیر یا زود، در استوانه، از سرخشم و خشونت، آشوب و بی‌نظمی روی نخواهد داد؟ اما هیچ‌کس حتی پرسشی نمی‌کند. از این جماعت شکست خورده، نخستین کس در گذشته‌ای دور که به یاد کس نمانده، سرش را خم کرده و این وضع همچنان باقی است. (ستاری، ۱۳۷۶: ۹۸)

بکت با نمایش‌نامهٔ «در انتظار گودو» خطاب به بشریت اعلام می‌دارد، نشستن در انتظار یک ایده‌آل و امید و آرزوی کام‌روایی در آینده، امری پوچ و موهوم است. تم اصلی این نمایش‌نامه، سرگردانی بشر و انتظار پوچ و بی‌نتیجه است. ولادیمیر و استراگون برای آمدن شخصی به نام گودو در گذرگاهی انتظار می‌کشند. این انتظار به طول می‌انجامد و آن‌ها از آمدن گودو ناامید می‌شوند، اما باز به دلایلی واهی به این انتظار ادامه می‌دهند. آن دوه روزمرگی عادت می‌کنند، سخنان و حرف‌های آنان بی‌هویت و تکراری می‌شود. در نهایت تنها برگ درخت - که نماد امید و آرزوست - می‌افتد و آن شخص «گودو» نمی‌آید. نمونه‌های دیگری نیز همچون مسیح باز مصلب اثر نیکوس کازانزاکیس، صندلی‌ها و کرگدن نوشتهٔ اوژن یونسکو، ژرمنال اثر امیل زولا و بیشتر آثار نویسندگانی مثل آلبر کامو، کافکا، ژان پل سارتر، صادق هدایت و... تداعی‌گرینش پوچ‌گرایی و نگرش منفی به جهان و انسان هستند.

در واقع چنین رویکرد نفی‌آمیزی نسبت به انتظار و رهایی، پیامد طبیعی دیدگاه تقدس‌زدایی است که نسبت‌های رازآمیز زندگی را منکر شده و هرگونه رابطه با عناصر

ماورایی را به نام سنت، طرد و نفی می‌کند. در این دیدگاه تقدس زدا، علاوه بر تغییر نقش و کارکرد مفهوم انتظار، مفاهیم دیگری چون قهرمان و کنش قهرمانانه و عنصر راز و زیبایی‌شناسی غیاب، ارزش‌زدایی شده و دستخوش دلالت‌های تازه‌ای می‌شوند. ضرورت اندیشه فردمحور شکاک بی‌باور مدرن، واهی بودن مفهوم انتظار است؛ اما در گفتمان خدامحور جمع‌گرای باورمند منتظر پیشامدرن، هنوز قهرمان کارایی و امکان ظهور دارد؛ چرا که او نماینده حقیقتی پرشکوه تراز خویش است. او خودمحور نیست. همواره به سمت حقیقتی بزرگ‌تر، میل می‌کند. این جاست که مفهوم امر غایب و انتظار برای رسیدن به این مطلوب و حقیقت پرشکوه امر غایب، با کنش قهرمانانه پیوند می‌خورد. از این منظر انتظار، کنشی قهرمانانه و لذا فعالانه است. هر چه دغدغه منتظر برای رسیدن به امر غایب یا به عبارت دیگر هر چه تلاش او در آشکارگی حقیقت پنهان، بیشتر باشد، با چهره خاص‌تر و قهرمانانه‌تری روبه‌رو هستیم. هر واژه، علاوه بر معنای منفرد و یگانه‌ای که در ساختار دلالت‌های نظام معناشناسی کسب می‌کند، پیوندهای ساختاری با واژه‌ها و اصطلاحات و ترکیبات دیگر نظام زبان نیز می‌یابد که ابعاد کارایی و عملکرد آن را نشان داده و گسترش می‌بخشد. از این حیث، انتظار، ارتباطات بیناواژگانی خاصی را موجب شده است که این نوشتار به چند مورد از آن‌ها پرداخته و نسبت و کارکرد آن‌ها را در همراهی با مفهوم انتظار به بحث می‌نشیند.

قهرمان به مثابه ناظری فعال

Hero (قهرمان) واژه‌ای یونانی از ریشه‌ای به معنای «محافظت کردن و خدمت کردن» است. قهرمان یعنی کسی که آماده است نیازهای خود را فدای دیگران کند؛ مثل چوپانی که برای دفاع و خدمت به گله خود ایثار می‌کند. مفهوم قهرمان از اساس مرتبط با مفهوم ایثار است (ووگلر، ۱۳۸۷: ۵۹).

در فرهنگ فارسی معین، در ذیل واژه قهرمان می‌خوانیم: قهرمان [کهرمان، کاراندیش] فرمان‌روا، کارفرما، پهلوان، دلیر، وکیل دخل و خرج، ناظر. جالب این جاست که نه تنها دامنه معانی واژه قهرمان در فارسی، گسترده‌تر و کارآمدتر از معادل لاتین آن است، در عین حال، واژه قهرمان در ماهیت خود به مفهوم انتظار نیز دلالت دارد؛ همان‌طور که در معنای لغت‌نامه‌ای آن، هم معنا بودن قهرمان با اصطلاح ناظر، چندمعانی بودن قهرمان و گستره

تأویلی آن را بیشتر می‌سازد و با بحث ما درباره انتظار پیوند می‌یابد. قهرمان، به موضوعی نظر داشته و آن را به گونه‌ای به سرانجام می‌رساند که کنش او، وی را از حالت فردی عادی خارج ساخته و بدل به فردی با خصایل ممتاز انسانی می‌سازد.

کارکرد روان‌شناختی

به زبان روان‌شناسی، کهن‌الگوی قهرمان معرف چیزی است که فروید آن را ایگو می‌نامد: بخشی از شخصیت که از مادر جدا می‌شود، همان بخشی که خود را جدا از بقیه بشریت می‌انگارد (همو: ۵۹). در واقع ایگو بخشی از من است که نسبت به خود و رفتارش خودآگاه شده است. این برخورد خودآگاه با خود، سرآغاز تلاشی است برای خودآگاه کردن تمامی من. آغاز طلب و سیر در راه برآوری خواست خود مبنی بر یکپارچگی تام. این هدف درونی می‌تواند معادلی اجتماعی نیز یابد. رسالت اجتماعی فرد نسبت به پیامی که دارد. در نهایت، قهرمان کسی است که می‌تواند از محدوده و توهمات ایگو فراتر برود، اما در آغاز همه قهرمان‌ها ایگو هستند: من، من یگانه، آن هویت فردی که خود را جدا از بقیه گروه می‌پندارد. سفر بسیاری از قهرمانان داستان جدایی از خانواده یا قبیله است، معادل احساس جدایی کودک از مادر.

کهن‌الگوی قهرمان معرف جست‌وجوی «من» به دنبال هویت و تمامیت است. همه ما در فرایند تبدیل شدن به انسانی کامل و یکپارچه، چونان قهرمانانی هستیم که با نگهبانان، هیولاها، و یاران ابدی روبه‌رو می‌شویم... وظیفه روان‌شناختی همه ما این است که این بخش‌های جداگانه را در هستی کامل و متوازی ادغام کنیم. من، قهرمانی که خود را جدا از تمام این بخش‌های جداگانه می‌پندارد، باید آن‌ها را درهم ادغام کند تا تبدیل به خود شود (همو: ۵۹).

در بعد روان‌شناسیک نیز انتظار، مراقبه و تلاش مجدانه‌ای برای کسب شایستگی برای درک محض امر غایب یا حقیقت پنهان از نظر است که در تفکر شیعی ما در قالب حضرت حجت علیه السلام نمود می‌یابد.

نکته قابل تأمل در فرهنگ انتظار، جایگاه نامنتظر و نهان آشکار امر غایب است که همواره به عنوان یک راز باقی می‌ماند تا هربار مفهوم انتظار با مختصات وجودی فرد منتظر، بازتعریف شده و گسترش یابد. در واقع امر غایب دال اعظمی است که به یک یا چند مدلول محدود بسنده نکرده و مدام عمق و دامنه تأویلی بیشتری می‌پذیرد.

هر قدر نیاز شخصیت منتظر حیاتی تر باشد، قدرت مقابله و رویارویی وی با موانع افزایش یافته، آزمون‌ها را با موفقیت بیشتری پشت سر می‌گذارد. آزمایش‌ها موقعیتی حساس را برای شخصیت به وجود می‌آورند. او در تضاد بین نیاز خود و وسوسه‌های درونی‌اش گرفتار تردید می‌شود. توازن بین دو نیروی مخالف منبعث از درون شخصیت، گاهی به بحران می‌انجامد و کارکردی درام‌پردازانه می‌یابد؛ زیرا موجب تحقق تعلیق شده، مخاطب را به گمانه‌زنی وامی‌دارد. در این مرحله، گذشته قهرمان و ویژگی‌های سیاه و سفید شخصیت وی نمودی آشکار می‌یابند و احتمال تغییر، تسلیم و انحراف از مسیر را تداعی می‌کنند. این نیاز از منظر علت غایی آن نیز قابل بررسی است؛ به این معنا که هر قدر جذبه و کشش امر غایب و مختصات وجودی آن گسترده‌تر و پرشکوه‌تر باشد، نمود و تجلی آن در تصمیمات و کنش قهرمان منتظر، پدیده‌تر و اثربخش‌تر است.

تا جایی که این نقطه حساس، سبب به وجود آمدن نقطه عطفی در جست‌وجوی شخصیت می‌شود. به همین دلیل تجربه‌ای حیاتی برای وی محسوب می‌شود. بازتاب تصمیماتی که از سوی شخصیت اتخاذ می‌شود، روند رویدادهای داستانی را تغییر می‌دهد.

تولد و زایش رازآلود

انتظار تولد مولودی نجات‌بخش یا مشیت مقدس و موهبتی برتر که با نیروهای رستگاری بخش خود زاده خواهد شد و انسان‌های متحیر و گرفتار در سیطره نیروهای پلید و مهلک و سرگردان در سرزمین‌های سرمازده و تاریک را از نامرادی‌ها و ناکامی‌ها رهایی بخشد، از دیرباز در شکل‌گیری بسیاری از پیرنگ‌های داستانی کاربرد گسترده‌ای داشته است.

لایه‌پوشانی و پنهان‌کاری، پیامد طبیعی زایشی است که مورد تهدید قرار گرفته است و نوزاد پنهان شده به دست مادر یا دایه هراسان، در اسطوره‌های ژئوس و نیز در داستان‌های موسی و عیسی علیه‌السلام در کتاب مقدس یافت می‌شود که در ساختار اسطوره بنیاد به درون مایه فرود معروف است (داودآبادی، ۱۳۸۹: ۸۷).

همین لایه‌پوشانی و ابهام، زمینه را برای طرح درخواست تحول و دگرگونی حکومت‌ها و سرکوبی ظالمان به دست شخصی که به گونه‌ای معجزه‌آسا و رازآلود متولد خواهد شد،

هموار ساخت و با وجود طرد و فراموشی، نوسازی زندگی و درخشش شگفت‌آور نور امید، در پرتو نیرویی آزادی بخش، مورد پیش‌بینی و درخواست جوامع قرار گرفت. برآوردن چنین خواست و آرزویی همواره با خطرات و مرارت‌های بسیاری همراه بوده و لذا بحث غیاب و مستور ماندن عنصرهایی بخش بشریت، مطرح می‌شود که خلأ موقت این عنصر رهایی بخش، زمینه را برای یک تحول اساسی ترفراهم می‌سازد.

دوران قبل از تولد موسی پراز اسرار است. برای این‌که موسی متولد نشود، به دستور حکومت صدها طفل بی‌گناه سربریده شدند، اما او به دنیا می‌آید و بزرگ‌ترین دشمن او، فرعون، پرورش دهنده و حامی او می‌گردد؛ چنان‌که به مادر موسی وحی نمود که فرزند خود را در صندوقچه‌ای بگذارد و به آب بسپارد. امواج آب، وی را به ساحل نجات رسانید و محبت او را در دل دشمنش انداخت و سرانجام به مادر بازش گرداند. به این ترتیب که خواهر موسی از دیار موسی به دیار فرعون رهسپار شد و به آنان گفت: «من زنی سراغ دارم که می‌تواند تربیت این کودک را بر عهده گیرد.» بدین گونه مادر موسی از سوی حکومت، عهده‌دار سرپرستی از کودک خود شد.

انتظار تولد منجی قبل از ظهور مسیح، شگفت‌آورتر است. ورژیل شاعر حماسه سرای رومی، چهل سال پیش از میلاد مسیح، این نیاز حقیقی بشر را در اشعار روستایی خود انعکاس می‌دهد و تولد معجزه‌آسای مردی بزرگ را نوید می‌دهد. چیزی نگذشت که این رویای مردم مدیترانه به واقعیت نشست.

چنان‌که مریم از قوم خود کناره گرفت، روحی به صورت بشر متحمل شد و به وی نوید داد که من مأمورم به توفرنندی پاکیزه ببخشم. این کار برای خدا آسان است. نور مسیح در رحم او قرار گرفت و درد زایمان او را به سوی درخت خرما کشاند. درخت خرما ی خشک را تکان داد و رطبی تازه از آن فرو ریخت و مسیح متولد شد. مریم همراه او به میان قوم خود بازگشت و به دستور خداوند سکوت اختیار نمود تا طفل شیرخواره در گهواره سخن بگوید و خود را پیامبر خدا معرفی نماید (نک: مریم: ۱۸ - ۳۲).

این سیر هم‌چنان ادامه دارد. شبه جزیره عربستان چونان کویر گرفتار در چنگال قحطی و خشکسالی، در انتظار باران نجات بخش به سر می‌برد؛ چرا که پیامبران، مؤبدان و خواب‌گذاران از پیش، مژده تولد مردی عدالت‌گستر را داده بودند. ترس و اضطراب در اندیشه حاکمان و امید و چشم‌انتظاری در دل مردم موج می‌زد. سرانجام این وعده تحقق

یافت. این رویداد اسرارآمیز، شگفتی‌هایی به همراه داشت؛ ایوان کسرا شکافته شد و چند کنگره آن فرو ریخت و آتشکده فارس خاموش شد؛ نوری از وجود آن مولود، به سوی آسمان ساطع شد که شعاع آن فرسنگ‌ها راه را روشن کرد (یعقوبی، ۱۳۷۴: ۵).

انتظارزایش مولودی آزاده با نیرویی نجات‌بخش و آسیب‌ناپذیر که گویا در زهدان هستی ذخیره شده تا وضعیت بشر را سامان دهد، در موضوع مورد پژوهش نیز به روشنی مشاهده می‌شود؛ زیرا ظرفیت لازم را داراست تا به تعیین دست مایه موضوعی و مضمونی بدل شود.

تولد مردی از نسل آخرین پیامبر، بارها از سوی پیشوایان پیشین مژده داده شده بود؛ مولودی که با ظهورش عدالت را بر جهان حاکم می‌کند و با انقلاب عالم‌گیر خود، زمام‌داران ظالم و خودکامه را سرکوب نموده، آسایش، رفاه، صلح و امنیت را برای بشر به ارمغان می‌آورد. این پیش‌گویی‌ها سبب شد تا تدابیر امنیتی شدیدی از سوی حاکمیت وقت اتخاذ شود، تا آن‌جا که «ابومحمد» یازدهمین نور خدا را با حصار ظلمت و تیرگی محصور نمودند تا مبادا از صلب او چنین نوری پدید آید.

در بین مواد و مصالح بسیاری که به عنوان دست‌مایه در اختیار نویسندگان قرار دارد، این بن‌مایه از اقبال خوبی برخوردار بوده و خواهد بود. بیشتر نویسندگان در طول تاریخ توجه ویژه‌ای به این بن‌مایه داشته‌اند و این دست‌مایه با پرداخت مناسب و تمهیدات روایی اتخاذ شده، عناصر ساختاری تازه‌ای را به خود جذب نموده است؛ چنان‌که بیشتر مانس‌های یونان بر محوریت همین بن‌مایه شکل گرفته‌اند. نورتروپ فرای در این باره می‌نویسد:

درون مایه معمولی نوزادی که بردامنه تپه، بی‌پناه رها می‌شود و شبانان پیدایش می‌کنند، پیوندی نزدیک با این گونه داستان‌ها داشته، در هوس‌نامه‌های یونان و کمدی نورواج گسترده‌ای یافته است. البته در اسطوره مسیحی، مسیح به گفته اعتقادنامه مسیحی، از بالا به این جهان فرود می‌آید؛ ولیکن داستان‌های میلاد او در انجیل‌های چهارگانه همانندی‌های زیادی با دوران مایه‌های کمدی نور نشان می‌دهد. در واقع مسیح از تبار شاهان است؛ همچنان که سه پادشاه - که پس از زایش او می‌آیند - بازگویی‌کنند و با این همه، گذشته از این‌که زندگی‌اش از سوی پادشاه غاصبی در خطر می‌افتد در گمنامی نیز زاده می‌شود.

(فرای، ۱۳۸۲: ۱۲۰)

وباز همودر جایی دیگر از کتاب خود می گوید:

اگر نقش مایه زایش را آمیز نبود، اسکات و دیکنز اغلب از ایجاد کشش در پیرنگ های خود درمی ماندند... در کنار نوزاد رها شده، نشانه زایش که گواه پایگاه والای اجتماعی اوست در کنار قنداق وی نهاده می شود. این نشانه هویت آنان را میسور می سازد... روند عملی رها کردن و پذیرش نوزاد در بسیاری از داستان ها یافت می شود؛ از داستان موسی گرفته تا اولیور تویست. (همو: ۱۲۱)

غیبت و موقعیت های تاریخی

غیبت، از ماده غیب به معنای خفاء و عدم ظهور است، هر آن چه از دیده ظاهری انسان مخفی شود را غایب، و این خفاء را غیبت می خوانند؛ مسئله غیبت، تنها مختص به امام عصر نبوده است، بلکه طبق بیان قرآن کریم و روایات فراوان تعدادی از پیشوایان گذشته نیز مانند: صالح، یونس، موسی، عیسی و خضر غیبت نموده و از انتظار مردم پنهان می شدند.

ابوبصیر می گوید: از امام صادق شنیدم که می فرمود:

إِنَّ سُنَنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَا وَقَعَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْغَيْبَاتِ جَارِيَةٌ فِي الْقَائِمِ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ حَدَّثَنَا
الْغُلَّ بِالْغُلِّ وَالْقُدَّةُ بِالْقُدَّةِ. (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۵۱، ۱۴۶)

تمام غیبت های پیامبران در زندگی قائم ما اهل بیت نیز موبه جاری است. غیبت به معنای آن است که طالبان نیل به ساحت حضور، نتوانند به راحتی به مقصود خود واصل شوند. بنابراین، غیبت گاه و بی گاه پیامبر اکرم که در آن در غار حرا یا دیگر مکان ها به عبادت می پرداختند و نیز غیبت های انبیای دیگر- همچون سفر حضرت موسی به کوه طور- را نیز می توان دوران غیبت اینان خواند؛ زیرا این دوران با دوران غیبت کبرای حضرت حجت کاملاً مانندگی دارد. این سنت، پیوسته در بستر تاریخ جریان داشته و در امتزاج با واقعیت های انسانی هر برهه از تاریخ، نگاه های معطوف به خود را دگرگون ساخته و هر بار به انگیزه های مختلف به گونه ای تفکربرانگیز رخ داده است. انبیای پیشین در مسیر تبلیغ و انجام رسالت خود، گاه مجبور شده اند از این شگرد استفاده نموده و از منظر عمومی پنهان شوند. این سنت غیبت درباره حقیقت برترین که همان ذات باری تعالی است، قابل پی جویی است؛ پاره ای از الهی دانان روزگار جدید، مانند مارتین بوبر، معتقدند خداوند پیش تر با ما سخن می گفت، اما اکنون خاموش شده

است، گویی خدای حیّ، دیگر خویشتن را بر ما آشکار نمی‌کند و بالاتر از آن گویی خویشتن را از ما پنهان می‌دارد. انسان معاصر در عصر سکوت خداوند به سر می‌برد (نراقی، ۱۳۹۰: ۶۱-۶۲).

این تلقی از غیبت، مختصات وجودی بحث را همگانی و جهانی می‌سازد و انسان را همواره در مواجهه با موقعیت غیبت می‌داند؛ سلوک عرفانی مبتنی بر دوپیش‌فرض است: نخست آن که خدایی وجود دارد؛ دوم آن که آن خدا - ولوبه طور موقت - از حیطه تجربه سالک غایب است. غایت مطلوب سالک این است که آن غیبت را به حضور تبدیل کند (همو: ۵۹).

اما خواست و میل باری تعالی چنان چه از حدیث قدسی اش برمی‌آید، تجلی و آشکارگی است:

کنت کنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف . (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۸۴، ۱۹۹ و ۳۴۴)

پس اگر اختفایی مقدر است، ناشی از حکمتی است که درک امر غایب را به مرتبه دغدغه و ضرورتی وجودی بدل می‌سازد. کسوف امر الهی، هم می‌تواند سرچشمه دل‌نگرانی‌ها و اضطراب‌های وجودی باشد و به صورت بحران ایمانی نمود یافته و غایت و ارزش هستی وزیست را به چالش بگیرد. ملال و دل‌سردی پیامد و ادامه طبیعی چنین رویکردی است که چنین فضایی را در رمان‌ها و داستان‌های مدرن به کرات خوانده‌ایم. سرآمد چنین طرز فکر ادبی‌ای، ساموئل بکت است. بزرگ‌ترین دغدغه شخصیت‌ها و قهرمانان داستان‌های بکت این است که چگونه روز را سرکرده و به شب و خواب آن ختم کنند. شخصیت‌های داستان‌های او، سرگرم جزئیات مسخره‌ای هستند که اگر حرف حساب بکت پشت آن‌ها نبود واقعاً آدم را کلافه می‌کردند. از سوی دیگر کسوف امر الهی، برای کسانی که به نشانه‌ها و رویدادهای آسمانی توجه دارند، ضرورت ظهور را برجسته‌تر می‌کند.

چیزی که در تمامی این غیبت‌ها نمود می‌یابد، طلب و جست‌وجوی امر غایب است. در واقع شاید این غیاب، انتخاب عامدانه‌ای از سوی خود شخص غایب است تا انگیزش و طلبی را به وجود آورد که در زمان ظهور چندان نمود ندارد. هیدگر در توصیف این اشتیاق دور شدن ناگهان پرنده از چشم را مثال می‌زند؛ هرچه فاصله پرنده از ما بیشتر

می‌شود، اشتیاق ما را به دیدن خود بیشتر می‌سازد. انتظار مولد شوق است و شوق، آغاز کنشگری در ابعاد قهرمانانه است. وصل کار ساده‌ای نیست. مرد راه می‌خواهد. مردی که حاضر است زندگی‌اش را بر سر حقیقتی بزرگ تر معامله کند. از این منظر غیاب حقیقت، یک راهکار تحول‌ساز و انقلابی است. و هرچه پشتوانه درک و دریافت ذهنیت ما از مورد غیاب، وسیع تر و فراخ تر باشد، ابعاد تحول در ما بزرگ تر خواهد بود.

غیبت منجی در ذات خود اسرارآمیز است. گرچه منجی پنهان از انتظار می‌نماید، اما داخل در جهان است. برخی پدیده‌ها از فرط آشکارگی، در خفایند. غبار عادت پیوسته در مسیر تماشاست. غیبت امری نیست که با فقدان آن برابر باشد؛ چه بسا غایبانی که نقش مؤثرتری نسبت به حاضران ایفا می‌کنند. غیاب امر مطلوب، می‌تواند در حکم انگیزش اعتقادی و زیبایی‌شناسانه برای فرد منتظر باشد.

از سوی دیگر غیبت منجی سنتی دیرینه و الگویی جا افتاده است. این مضمون دینی دارای معانی و تلویحات مهدوی بوده، نقش مایه‌ای است که به صورت فراگیر ایده‌روایی را متأثر می‌سازد و آن را پویا و پرتحرک می‌نماید. با تحلیل و بازخوانی دوباره موقعیت‌هایی که قهرمان در آن‌ها ناپدید شده است، کیفیات شگفت‌انگیزی از عناصر داستانی موجود در این موقعیت‌ها آشکار می‌شوند و از این طریق عرضه این بن‌مایه در نگاه‌های متنوع و سبک‌های متعدد به واسطه شگردهای روایی امکان‌پذیر خواهد شد.

شناخت ابعاد گوناگون این بن‌مایه همچون بعد سیاسی، اعتقادی، معرفتی، انسان‌شناسی و هستی‌شناسی براهمیت آن می‌افزاید. این بن‌مایه ترک و گذار از موقعیتی پیچیده و اسرارآمیز به موقعیتی غنی تر و بالغ‌تر را در خود نهفته دارد. انسان در این موقعیت محک خورده، نسبت خود با هستی و انسان کامل را شناسایی می‌نماید؛ زیرا مواجهه با تقابل‌های دوگانه خیر و شر، همواره تحول و بازشناسی را در پی داشته و هر تحولی با دستاوردی همراه خواهد بود.

زیبایی‌شناسی مفهوم غیاب

از جمله مباحثی که در بحث دلالت مطرح می‌شود، بحث غیاب است. غیاب در بحث دلالت و همچنین تقابل دوگانه حضور و غیاب مطرح است. رویکرد پساساخت‌گرا، غیاب را جایگزین حضور و همچنین مکمل آن قرار می‌دهد. هیدگر برای

حضور، دو معنای پدیدارشناسانه متفاوت قائل می‌شود: ۱. حضور میان پدیده و زمان، و ۲. حضور میان پدیدار و فاعل شناخت. اولی به مفهوم وجود هر چیز در زمان حال و دومی به مفهوم حضور آن چیز در ذهن فاعل اندیشنده است که به ترتیب مبین مفهومی هستی‌شناسانه و واجد منزلتی معرفتی هستند. به گمان هیدگر، فلسفه به معنای رایج آن در غرب با تکیه نامتناسب به وجود موجودات از صرف وجود غافل ماند و هستی ناب در رده‌ای از ابهام و غیبت باقی ماند (ضمیران، ۱۳۸۶: ۱۶۷). هیدگر همچنین مدعی است که از دوران افلاطون به بعد، حضور اصالت یافته است (همو). افلاطون، ارسطو، دکارت، کانت و هگل پیشروان متافیزیک حضور به شمار می‌روند. این جاست که توجه دریدا به متافیزیک ورد آن با توجه به پیشینه آن کارمتهورانه‌ای ارزیابی می‌شود. پیش از دریدا و هیدگر، مالارمه با رویکردی تقابلی، زیبایی‌شناسی نفی را در اشعار عمیقش، تخیل نمود؛ مالارمه با تأثیرپذیری از هگل و ارتباطات پنهانی که او بین جهان هستی و اندیشه و جوهره‌ها و نیستی برقرار کرده، مجذوب مضامینی همچون نیستی، نفی و غیاب شده است. در واقع با خواندن هگل، مالارمه به این اندیشه متمایل می‌شود که اگر آسمان مرده است، نیستی و عدم نقطه آغازین است که به زیبایی و ایده‌آل می‌انجامد. به همین دلیل مالارمه به دنبال بیان «نه - بودن» چیزهاست و طبیعتاً در شعر او غیاب ارزشی مثبت می‌یابد و سکوت همچون واژه‌ها در معنا سازی نقش ایفا می‌کند. این زیبایی‌شناسی که مبتنی بر نفی است در تضاد با زیبایی‌شناسی پارناس‌ها قرار می‌گیرد که چیزها را مستقیماً و به شکلی رئالیستی ترسیم می‌کردند. به عکس در زیبایی‌شناسی مالارمه، چیزها را تنها باید به شکلی غیرمستقیم القا کرد، آن‌ها را باید در لفافه‌ای از اشارات و کنایات معرفی نمود (معین، ۱۳۸۷: ۱۳۱-۱۴۷).

او اعتقاد داشت نامیدن مستقیم شیء، لذت درک آن را مضمحل می‌کند. زبان شاعرانه باید برای ایجاد لذت کشف و رمزگشایی از جهان بیرون، چیزها را در هاله‌ای از رمز و رازی پر ابهام فروبرد. لذا آن‌چه حائز اهمیت است واقعیت خود شیء نیست، بلکه معادل و جایگزین درونی و روانی آن است، که زبان شعر برای نایل آمدن به آن باید شیء و جهان بیرونی را در خود باطل کرده و به غیاب براند. شعر معنای خود را به دلیل ارجاع به جهان بیرونی کسب نمی‌نماید، بلکه معنای آن به یمن ارتباطات زبانی و کلامی درونی خود شعر خلق می‌شود. در اندیشه مالارمه زبان شعر به عکس زبان محاوره و معمول که

زبانی ارجاعی است و به حضور جهان مادی در خود اشاره دارد، به غیاب این جهان ارجاع می‌دهد.

مالارمه آن چه را که نیست و غایب است را در امر تولید و زایش معنا دخیل می‌داند. از همین روی زیبایی‌شناسی نفی و غیاب مالارمه، بیان گر جلوه‌ای مدرن از اندیشه مالارمه به شمار می‌آید که ژاک دریدا فیلسوف بزرگ معاصر نیز از آن سخن به میان آورده است.

در یک معنای صریح، متافیزیک حضور، حی و حاضر بودن دو طرف گفت و گورا برای درک بهتر از هم ترجیح می‌دهد. ساختارشکنی دریدا در این بود که نه تنها نشان داد که در حضور طرفین نیز همواره ابهام‌هایی در نفس ارتباط وجود دارد، بلکه در غیاب امکان‌های تأویلی بیشتری خلق می‌شوند که مختصات درک ما را از جهان وسعت می‌بخشند. از سوی دیگر به وسیله غیاب می‌توان تخیل مخاطب را فعال نگه داشت که باعث مشارکت تماشاگر می‌شود؛ چرا که با تحریک تخیل مخاطب این امکان را پیدا می‌کند که تصویر نهایی را خودش بسازد و این کار باعث باورپذیری بیشتر می‌شود. از این رو اهمیت تخیل در بحث غیاب مشخص می‌شود.

در واقع عنصر غیاب، کانون زایا و فعلی است که صرفاً در حد و اندازه یک موضوع وابژه شناخت، قابل طرح نیست، بلکه افق و رویکردی است که نگاه و بینش ما را به ابعاد تازه‌ای از وجود برمی‌گشاید. زیبایی‌شناسی غیاب در صدد است تا پدیده‌ها را نه صرفاً از حیث این که موجودند، بلکه از حیث هستی‌شان، بالأخص وقتی این هستی دچار غیاب است و حضور ندارند بکاود. چه بسا حقیقتی که در موقعیت غیبت است، انگیزش بیشتر و والاتری را در قیاس با حقیقت موجود، به راه اندازد. کما این که زبان سینمایی برای ایجاد لذت کشف و رمزگشایی از جهان بیرون، باید چیزها را در هاله‌ای از رمز و رازی پر ابهام فروبرد. از این رو آن چه دارای اهمیت است خود - چهره امر غایب - نیست؛ بلکه معادل و جایگزین درونی و روانی آن است که زبان سینما برای نایل آمدن به آن باید شیء و جهان بیرونی را در خود باطل کرده و به غیاب براند. به تعبیر دریدا، «گویی حضور هرگز حاضر نیست» (آفرین و نجومیان؛ ۱۳۸۹: ۱۲۹).

نتیجه‌گیری

هر واژه، علاوه بر بار معنایی و تداعی‌های ذهنی، نقش و کارکردی دارد که در ارتباط و

مناسبت با دیگر واژه‌ها، واجد آن می‌شود. بیرون از این مناسبت‌ها، واژه ماهیتی عقیم و ناکارآمد خواهد داشت، یا چنان‌چه شکل ارتباطی واژه با دیگر واژگان تغییر یابد، واژه، نظام معنادار پیشین خود را از دست داده و معانی تازه را طلب می‌کند. اگر مفهوم انتظار در جهان داستان مدرن، عبث و سخره‌وار است، ناشی از قطع شدن ارتباط معنایی آن با واژگانی چون حقیقت برتر، تلاش قهرمانانه، تغییر و شوق‌رهایی است. در جهانی که مرگ، پایانی بر خیال‌پردازی‌های عبث است، مفهوم قهرمان و انتظار او، معنا و جایگاهی نداشته و عنصری زائد تلقی می‌شود. اما در جهان اندیشه‌ای که هنوز انتظار با واژگانی چون غیبت امر مطلوب، توجه و مراقبه بر امر غایب، شوق حضور و سیر برای نیل به امر مطلوب و کنش قهرمانانه نسبت دارد، تعبیر سازنده و رهایی‌بخش‌تری نیز خلق می‌شود.

در کل، مفهوم انتظار در ماهیت پیشامد رنی خود، در بردارنده دایره تداعی‌های به خصوصی است که با اصطلاحاتی نظیر، قهرمان، کنش قهرمانانه و رازورزی امر غایب، نظام معنادار و روبه حقیقتی را سرو شکل می‌دهد که با کرختی و کسالت بی‌باورو بی‌کنش اندیشه مدرن در تقابل قرار دارد. از آن‌جا که مفهوم حقیقت و امکان‌رهایی نوع بشر، از سرنوشت انسان مدرن، کسر شده است. از این رو کنش قهرمانانه رهایی‌بخش او نیز موضوعیت نداشته و وجه سازنده و فعال انتظار برای روبه‌رو شدن با حقیقت مستور، بدل به کرختی دست و پنجه نرم کردن با روزمرگی و ملال موقعیت‌های تکراری می‌شود. تفاوت ماهوی قهرمانان جهان پیشامد رنی در برآوری خواست خود است که در قالب انتظاری فعال و تحول‌و‌زایشی دوباره و تحقق مفهوم حقیقت، محقق می‌شود. در عوض اندیشه مدرن، بنا به غایت بی‌باورو سالبه خویش، میل به تسلیم و شکست را تداعی می‌کند.

لذا این نوشتار علاوه بر تأکید نظری بر نقش فعال و سازنده انتظار، تفاوت بنیادین آن را با پیش‌فرض‌های تقلیل‌گرایی مفهوم انتظار در جهان اندیشه مدرن بیان داشته است. تمامی تلاش‌های انسانی به سوی رهایی، به بن‌بست ساختار فکری غرب ختم نمی‌شود. هنوز برای بسیاری از فرهنگ‌ها و تمدن‌های پویا و زنده بشری، حقیقتی برتر و بزرگ‌تر وجود دارد، که گرچه اغلب در اختفای جهل و غفلت ماست، اما امکان رویارویی با آن، چیزی است که به زندگی ارزش زیستن می‌دهد.

چیزی که به زندگی ارزش زیستن می‌دهد، به راحتی قابل درک و حصول نیست. این

ماهیت حقیقت است که طلبش از تحققش، شوق انگیزتر است. چنین موضوعی، تأکیدی بر زیبایی شناسی امر غایب است. غیاب امر مطلوب، در سنت فکری پیشامدرن، به دلیل وجه ایجابی اش جریان ساز بوده و سلسله ای از رویدادها را سامان می بخشد. از جمله ظرفیت های ایجابی زیبایی شناسی غیاب، رازواری و نسبیتی است که با حقیقت برتر برقرار می سازد. غیبت، علاوه بر تولید شوق و نیاز به ظهور امر غایب، به دلیل نامنتظر بودن ماهیتش، گستره ای از تأویل ها را به راه می اندازد که امکان مشارکت خلاق فرد منتظر و فرد مخاطب را موجب می شود.

منابع

- آفرین، فریده؛ امیرعلی نجومیان، خوانشی پسا ساخت‌گرا از آثار عباس کیارستمی، تهران، نشر علم، چاپ اول، ۱۳۸۹ ش.
- داوودآبادی، مهدی، درام و بن‌مایه‌های مهدوی، قم، مؤسسه آینده روشن، چاپ اول، ۱۳۸۹ ش.
- ستاری، جلال، پژوهشی در قصه/اصحاب کهف، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.
- ضیمران، محمد، ژاک دریدا و متافیزیک حضور، تهران، هرمس، ۱۳۸۶ ش.
- فرای، نورتروپ، صحیفه‌های زمین، ترجمه: هوشنگ رهنما، تهران، هرمس، ۱۳۸۲ ش.
- قمی، عباس، منتهی‌الآمال، قم، هجرت، ۱۳۷۶ ش.
- مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
- معین، بابک، «زیبایی‌شناسی نفی در آثار مالارمه»، نقد زبان و ادبیات خارجی، دوره اول، ش ۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۷ ش.
- نراقی، آرش، حدیث حاضر و غایب، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۰ ش.
- ووگلر، کریستوفر، سفرنویسنده، ترجمه: محمد گذرآبادی، تهران، مینوی خرد، چاپ اول، ۱۳۸۷ ش.
- یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۴ ش.

